

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم آقای نائینی در عده‌ای از این مباحث وارد نشدند لکن چون در کفایه بوده مرحوم آقای خوئی دارند حالا ما هم به مقداری که متناسب با بحث باشد چون بعضی از ابحاث خیلی هم ربط ندارد، این بحثی را که امروز بناست یعنی رسیدیم به بحث ایشان به عنوان بحث در کتاب ایشان صفحه ۱۰۹ به عنوان اقسام الدلالة بحث ایشان دسته بندی کردند به عنوان امر ششم در بحث پنجمی که دارند البته برای امر پنجمش ایشان عنوان قرار ندادند، سادس را دو بار نوشته اند.

علی ای حال در صفحه‌ی ۱۰۰ ایشان چون بنا شده به ترتیب همین محاضرات جلو برویم که آقایان مطالعه کنند در صفحه‌ی ۱۰۰ امر ششم را باز هم دارند در صفحه‌ی ۱۰۹ هم باز امر ششم را نوشتند که ظاهراً باید اشتباه چاپی باشد.

به هر حال ایشان مطلبی را از صاحب کفایه نقل می‌کنند که در بحث اطلاق لفظ و اراده‌ی نوع یا اراده‌ی صنف یا اراده‌ی شخص این را ایشان مطرح کردند البته ایشان این مطلب را از کفایه مطرح کردند، عرض کردیم معظم ابحاثی را که در این مقدمات در کفایه آمده در حقیقت در فصول آمده و چون فصول تقریباً در حوزه‌های ما کتاب درسی بود ایشان به تبع فصول این را نوشتند، و اگر آقایان می‌خواهند مطالب کفایه بیشتر روشن بشود بهترین راهش همان رجوع به فصول است، البته فصول هم متأثر به زمینه‌های سابق است و ابحاث هم فرق می‌کند بعضی خیلی قدیمی است و بعضی هم خیلی قدیمی نیست، دیگر اگر بخواهیم وارد این بحث بشویم خیلی وقت ما را می‌گیرد. به هر حال این مطلب را که لفظی را بگوییم و اراده‌ی شخص بکنیم یا اراده‌ی صنف بکنیم یا اراده‌ی نوع بکنیم مثلاً بگوییم ضرب در ضرب زید فعل است اینطوری این اراده‌ی صنف است اینها را در کتاب فصول آورده است، اخیراً دیدم کتاب فصول را در چهار یا پنج جلد در نجف چاپ کردند که چاپ قشنگی است پر از حواشی است، اگر آقایان خواستند به فصول مراجعه کنند جلد دو فصول است در

آن چاپ جدید جلد دو است ایشان همین بحث را دارند و متعرض این بحث شدند و کلمات کفایه یک مقدار ناظر به ایشان و مناقشات با ایشان است.

چون این بحث کلاً از دایره‌ی بحث استعمال خارج است چون این بحث در حقیقت ناظر به خود لفظ است، استعمال اصطلاحاً این است که لفظ را در معنا افناء بکنیم، چون در بحث استعمال لفظ در اکثر از معنا متعرض می‌شویم...

و در این جور موارد در این سه مورد یا چهار موردی که ایشان مثال زدند این لفظ در معنا استعمال نشده است، مثلاً ضرب در ضرب زید فعل است، فعل ماضی است، این در معنا استعمال نشده است، مراد حکایت لفظ است این مباحث را در اباحات لغوی یا الان اصطلاحاً فقه اللغه یا فلسفه‌ی زبان یا زبان شناختی مطرح می‌کنند این ربطی به مباحث اصولی یا در مباحث فقهی ندارد، اینجور مباحث تأثیری در مباحث فقهی یا حتی اصولی ندارد.

عرض کردم به طور کلی این ضابطه‌ی عام را عرض کردم، ما در فقه غالباً بحث‌های لغوی ما در استظهار است در فعل مثلاً لفظ سعید به چه معناست در لفظ مثلاً غسل که در روایات وارد شده به چه معناست، این معنا را ما در فقه در استظهار به کار می‌بریم، کما اینکه عرض کردم کراراً ممکن است ما در فقه تحلیل هم بدهیم اصطلاحاً امروزه به این تحلیل یا آنالیز افرادی می‌گویند، مثلاً کلمه‌ی غسل در لغت به چه معنایی به کار برده شده است؟ آیا در مفهوم غسل این معنا خواهید که حتماً آب باید باشد یا نه؟ چرا چون این در یک روایتی که در باب ولو بکلب هست در آنجا دارد که یغسل بالتراب این یغسل را با تراب به کار برده است لذا اصلاً در مقام فتوا هم دو سه جور فتوا شده است، بعضی گفته‌اند که یغسل به معنای ازاله است چون غسل شستن به معنای ازاله است یعنی با خاک و لذا شرط کردند که خاک خشک باشد اصلاً، عده‌ای از فقها در باب سگ شرط کردند که آن خاک خشک خشک باشد، یعنی ظرف را خاک مال بکند، غسل را به این معنا گرفتند.

عده‌ای هم گفتند که در معنای غسل آب خوابیده است، نمی‌شود بدون آب باشد، اصلاً با خاک غسل نمی‌گویند، آب و خاک را با هم مخلوط کنند حالت گل آلود با آن بشویند، دو تا معنای کاملاً متفاوت این را ما اصطلاحاً اسمش را گذاشتیم تحلیل افرادی این به استظهار برمی‌گردد لکن اینها تحلیل افرادی است.

بعضی‌ها هم گفتند نه در لغت در ماده‌ی غسل آب خوابیده و گاهی اوقات اگر چیزی با باء بیاید این مثل اینکه غسل یده بالصابون یعنی نه اینکه گل زیاد یک مقداری خاک ر آب بریزد و گل مالی بکند، ببینید سه جور برداشت از همین روایت واحده شده و همین سه جور برداشت برمی‌گردد به استظهار معنای لغوی و تحلیل افرادی که آن معنای لغوی دارد، یعنی در فقه استظهار خیلی موثر است و تحلیل آن استظهار، اما در اصول بیشتر تحلیل مطرح است، در مباحث الفاظ مباحث می‌آید که جنبه‌های تحلیل دارد، مخصوصاً در مرکبات، چه مرکبات ناقص، در هیأت، چون عرض شد کرارا و مرارا در لغت عرب معانی مختلف را با هیأت مختلف افاده می‌کنند، در زبان فارسی اینطور نیست و این از خصائص لغت عربی است که مقاصد مختلف را هیأت مختلف بیان می‌کنند، تحلیل این هیأت در اصول بیشتر وجود دارد، شبیه مثلاً در علوم ادب بیان مثلاً در مقابل معانی و بیان و بدیع در مطول شبیه بیان است.

یعنی تقریباً مباحث اصولی بیشتر به این جهت است و باز عرض کردیم تحلیلی را که باز در اصول ارائه می‌دهیم باید زمینه ساز استظهار فقهی باشد و الا بحث لغوی صرف می‌شود و به لغت برمی‌گردد. اصلاً از اصول خارج می‌شود، یعنی باید تحلیلی را ارائه بدهیم که جنبه‌های شرعی و فقهی و اصولی آن محفوظ بشود، تحلیلی را که برگرداند فرض کنید به واقع تاریخی، فرض کنید فعل افعال و صیغه‌ی افعال در لغت عرب چه وقت به کار برده شده است، در چه تمدن عربی هست یا نیست این اصلاً ربطی به فقه ندارد اصلاً تحلیلی نیست که نه مربوط به فقه است و نه به ربطی به اصول دارد.

این سنخ مباحث اراده‌ی صنف و اراده‌ی شخص و اینها اصلاً در فقه تاثیرگذار نیست و ربطی هم به عالم فقه ندارد در مباحث ادبی برای خودش جایگاه خاص خودش را دارد، بنا نیست هر مبحثی را که در کتب ادبیه متعرض شدند ما در اصول به آن متعرض بشویم.

یکی از حضار: آخر اکثراً در قرآن وجود دارد.

آیت الله مددی: نه این استعمال لفظ در اطلاق نوع است ضرب فعل ماضی است.

ولذا عرض کردیم مثلاً فرض کنید اضافه‌ی بر این مثلاً بعضی از علما حکم را حکم انشائی و فعلی گرفتند شاید دیگر قائلش معلوم باشد، انشائی را گفتند احکامی که به عنوان امتحان است اوامر امتحانی را انشائی گرفتند به عبارت دیگر مصلحت در انشائش است، اصطلاحاً حکم انشائی می‌گویند اما آنجایی که مصلحت در امر واقعی است حکم فعلی گرفتند، مثل اقم الصلاة فرق بین حکم انشائی و فعلی را اینجوری باید روشن کرد، عرض کردیم این فرق انصافاً درست نیست اصولاً حکم انشائی به این معناست که اوامر امتحانی مناسب با روابط عبد و مولا است اصولاً.

مولا می‌خواهد ببیند که عبدش حرف گوش می‌کند یا نه، در مباحث قانونی مباحث اوامر امتحانی جایگاهی ندارد خیلی نادر در حالاتی مثل جنگ و اینها ببینید مردم آمادگی دارند یا نه و الا به طور کلی در قوانین اوامر امتحانی که بخواهند امتحان بکنند این جایگاهی ندارد، جایگاهش اوامر شخصی است یا پدر با پسرش یا مرد با زنش یا فرض کنید مولا با عبدش اما در اوامر و قوانین اجتماعی ... لذا این تقسیم بندی نافع نیست این تقسیم بندی که می‌گوییم حکم انشائی حکم امتحانی است، آن به درد اصول نمی‌خورد این فرض کنید یا ابت افعَل ما توامر مثلاً، می‌خواست ببینید پسرش سامع حرف ایشان است یا نه.

این یک موارد شخصی است که طبعاً در اصول کارایی ندارد، لذا به ذهن ما تقسیم حکم به این لحاظ که یا انشائی است یا فعلی، انشائی یعنی اوامر امتحانی فعلی هم تابع واقع باشد ملاکات واقعی دارد، این تقسیم به نظر ما تقسیم درستی در اصول نیست نه هر سنخ تقسیمی را ما بیاوریم در اصول بررسی بکنیم، اصلاً تعبیر انشائی برای او تعبیر درست و صحیحی نیست و این تقسیم بندی اصولاً صحیح نیست. کما اینکه خوب شبیه این تقسیم را هم باز بعضی از بزرگان که چند بار اسم ایشان را بردم فعلی را حکمی می‌داند که موضوعش محقق بشود، مثلاً الان نماز ظهر واجب است لکن مقید به زوال، دلوک شمس است، آن وقت ایشان این حکم را مثلاً در مرحله‌ی فعلیتش وقتی است که زوال پیدا کند.

عرض کردم این تقسیم هم علمی نیست این که موضوع شیء در خارج پیدا بشود این ربطی به اباحت اصول ندارد، چون تعابیر را ... حالا من اصطلاح این است این اصطلاح باید منشاء داشته باشد و نکته‌ی خاص علم همان علم را داشته باشد این که بگوییم حکم فعلی حکمی است که موضوعش محقق شده یا به اصطلاح بعضی دیگر یا اسم این را مثلاً همین کلمه‌ی موضوع را عرض کردم بیشتر در کلمات ما موضوع را مثلاً می‌گوییم اقم الصلاة صلاة را موضوع می‌گوییم، در این تعریفی که مرحوم نائینی دارد مثلاً اکرم العلماء ما خیال می‌کنیم علماء موضوع است ایشان می‌گویند نه در اکرم العلماء اکرام موضوع است اصطلاح مرحوم نائینی است، موضوع را اکرام می‌داند و گاهی هم از آن تعبیر به متعلق می‌کند آن علما را متعلق المتعلق می‌داند، یعنی موضوع را غیر از آن که ما اصطلاحاً موضوع می‌گوییم اکرم العلماء، حالا ما می‌گوییم گاهی در باب موضوع شناسی هم بحث بکنیم این موضوع در این اصطلاح باز اعم از این اصطلاح است.

این اصطلاحات باید با هم خلط نشود ایشان لفظ موضوع را به معنای چیزی که ... چرا چون که ایشان یک فرقی می‌خواستند بگذارند، البته این فرق ایشان درست است این مطلب ایشان صحیح است حالا اسمش را موضوع بگذاریم این اصطلاحات را حفظ کنیم عمده‌اش این است، اکرم العلماء ایشان اکرام را موضوع گرفته است، یعنی به عبارت دیگر مفاده ماده را موضوع می‌گیرد مفاده هیات را حکم می‌گیرد. اکرم العلماء اکرام می‌شود موضوع وجوب می‌شود حکم، آن وقت مثل العلماء می‌شود متعلق المتعلق گاهی هم ما به آن می‌گوییم موضوع همان اصطلاح را ... حالا چرا چون مرحوم نائینی می‌خواست بین این دو فرق بگذارد، می‌گفت موضوع آن چیزی است که مطلوب است، متعلق المتعلق آن چیزی است که مفروض است، این دو تا را می‌خواست از این جهت فرق بگذارد به اصطلاح یکی یا به اصطلاح دیگر ایشان فوق دایره‌ی طلب و تحت دایره‌ی طلب یک چیزی فوق دایره‌ی طلب است یعنی طلب به آن نمی‌خورد به علما طلب نمی‌خورد نمی‌گوید عالم ایجاب می‌کند اکرامش بکن، این را اصطلاحاً به آن فوق دایره‌ی طلب می‌گوییم، این اصطلاحات را من می‌گویم برای اینکه حواس انسان پرت نشود.

اما خود اکرام تحت دایره‌ی طلب است، طلب به اکرام خورده است و لذا این مطلوب است مطلوب الوجوب است اما علما مفروض الحصول است یکی مفروض الحصول است، حالا ما گاه گاهی این دو تا را با هم دیگر خلط می‌کنیم برای اینکه خلط نشود من این نکته را عرض می‌کنم.

این نکته‌ای که ایشان در فصول آمده و در کفایه و مرحوم استاد هم آوردند مرحوم نائینی هم عرض کردیم مباحث را حذف کردند انصافا بحثی است در حد خودش اما ربطی به مباحث اصولی و تحلیلات اصولی و یا حتی تاثیرگذار در مبحث فقه نیست، بحث ایشان در صفحه‌ی ۱۰۹ فرمودند أقسام الدلالة الأمر السادس که عرض کردم سابع است اشتباه چاپ شده است، بعد ایشان که مقدمه‌ای مطرح فرمودند که مثلا انسان یک مقدار عبارات ایشان نعمت بیان را گذاشتند و هی نعمه البیان، که ما یک توضیحاتی را سابقا عرض کردیم دیگر تکرار نمی‌کنیم.

عرض کردیم که تعلیم بیان در ظاهر آیه‌ی مبارکه به صفت رحمانیت حق نسبت داده شده البته آقای خوئی این بحث را نیاوردند، الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان، و ظاهرا کلمه‌ی اسماء و علم الآدم الآسماء آن را مظهر واذ قال ربک به عنوان ربک یعنی رب رسول الله یک نکاتی راجع به این دو آیه و جمع بین این دو را عرض کردیم که حالا فعلا دیگر تکرار نکنیم.

بعد ایشان می‌فرمایند اذا عرفت ذلك فنقول إن الدلالة على أقسام الثلاثة دلالتی که داریم سه قسم است یکی دلالت صوری، البته این مرادشان از دلالت دلالت وضعی و قراردادی است، البته مرحوم آقای خوئی قائل به دلالت وضعی به معنای مصطلح نیستند من اگر یادتان باشد عرض کردیم خود کشف رابطه‌ی بین لفظ و معنا یکی از مباحثی است که در طول تاریخ مطرح شده و در تحلیلات اصولی قطعا تاثیر گذار است.

عرض کردیم از اشد روابط که رابطه‌ی علیت تامه باشد تا از عفو که تعهد باشد، عرض کردیم مبنای تعهد و التزام که آقای خوئی قبول فرمودند قبل از ایشان مرحوم آقای آشیخ محمد رضا اصفهانی در وقایه الاذهان ایشان هم عقیده‌شان همین است، و در علمای ما اولین

کسانی که این را قرار دادند مرحوم نهائوندی در تشریع الاصول است، ایشان اولین کسی هستند که مبنای تعهد والتزام را مطرح کردند و توضیحاتش گذشت.

عرض کردم اقوی تفسیر که در بین لفظ و معنا است مثل رابطه بین این دکمه و چراغ است دکمه را بزنی چراغ روشن می شود آن دکمه ای دیگر چراغ دیگر را روشن می کند، این رابطه ای بین لفظ و معنا را از علیت تامه بگیریم که اشد روابط است تا تعهد، تعهد و التزام می خواهد بگوید که هیچ رابطه ای نیست در مبنای آقای خوئی و عرض کردیم عده ای هم الان قبول دارند و آثاری در مباحث جدید در مباحث زبان شناختی و فلسفه ی زبان برش بار شده است.

این هیچ گونه رابطه ای را بین لفظ و معنا تصور نمی کند مجرد یک نوع تعهد است که عرض کردیم این تعهد هم به لفظ نیست چون در بعضی از آقایان شاگردان ایشان اشکال کردند که مثلاً این به لفظ است به لفظ نیست، البته ما از آن تعبیر می کنیم اما به لفظ نیست و مراد از لفظ این است که هر وقت من اراده ی این معنا را کردم این لفظ را بگویم، هر وقت این لفظ را گفتم این معنا را اراده کردم این مراد از لفظ است، این آمدند گفتند چنین چیزی مثلاً وجود ندارد، درست است بله مراد واقع این است نه این تلفظ، تلفظ به این نشده و چهار تا التزام است، عرض کردیم توضیحاتش گذشت خود مرحوم آقای خوئی اینجور شرح ندادند ما بهتر از ایشان گفتیم.

و عرض کردیم از همه اش قوی تر علیت تامه است و آن که منکر رابطه است تعهد و التزام است، چون آقای خوئی می گویند علی مبنانا در تعهد و التزام و اشهر آنها اعتبار است که این رابطه یک رابطه ی اعتباری و جعلی و قراردادی است، یک رابطه ی جعلی است و این اشهر اقوال در این رابطه است آن دو سه قول دیگر ضعیف تر است مشهور این است.

باز در بحث اعتبار عرض کردیم در اعتبار هم سنخ این اعتبار چطوری است و چطور این اعتبار کرده اقوی و اضعف داریم، اقوایش مسلکی است که قائل به هویت اعتباری است یعنی لفظ عین معناست این هویت اعتباری اقواست، که مرحوم استاد ما آقای بجنوردی هم قائل به این بودند اگر این رافد درست باشد آقای سیستانی هم همین معنا را داشتند، چون من یاد نمی آید در بحث از ایشان در رافد

هم این مبنا را ایشان قبول کردند ، در رافد هست من بودم اینجا را ولی خودم در ذهنم نیست اینجا را رافد هم من بودم البته یک کمی دیرتر آمدم ، رافد خیلی بعد از من نوشته شده یعنی تالیفش بعد از ما بوده، خیلی قبل از آن بودیم.

علی ای حال حالا من در ذهنم چون حضور ذهن ندارم و ایشان هم گاهی مبانی شان عوض می شود فعلا نسبت نمی دهم و به کتاب نسبت می دهم ، نه به ایشان، و تضعیف هم به تصور ما عبارت کفایه است که اختصاص المعنی به لفظ ، به ذهن ما این تضعیف اقسام اعتبار است، لکن اعتبار مشهور اختصاص است، اختصاص اللفظ یعنی آن حالتی که پیدا شده ، اختصاص اللفظ است این تضعیف اقسام اعتبار است، لکن مشهور در اینها تخصیص است، یعنی در بین اقوالی که در باب اعتبار است چون در خود اقوال اعتباری هم اقسامی دارد اقوایش عبارت از تخصیص است .

یکی از حضار: استاد ببخشید این روابط می خواهد کیفیت وضعی که صورت گرفته را توضیح بدهد...

آیت الله مددی: آنچه را که در حیات بشر وجود دارد

یکی از حضار: نه اینکه ذاتی و خود به خود بودن مثلا لفظ حیوان را نمی خواهد توضیح بدهد که ...

آیت الله مددی: چرا همین را می خواهد ...

یکی از حضار: نه می خواهد بگوید در مقام وضع چه ...

آیت الله مددی: وضع همین است اتفاقی ندارد ...

یکی از حضار: یک مبنای دیگر هست که می گوید آقا جان گاف الفبا در فارسی یک رابطه ی خواه انسان باشد یا نباشد ...

آیت الله مددی: لذا می گوید لغات همیشه یکی بوده اصلش یکی بوده تغییر پیدا کرده، چون رابطه ... شبیه این معنا را در خود کتابت هم بعضی ها گفتند چون گفتند اولین بار بشر در کتابت مثلا عکس گاو را می کشید نمی نوشت گاو بعد مختصرش کرد کله ی گاو را کشید به جای این که هیکل گاو را کامل بکشد بعد مختصر کرد شاخ گاو را گذاشت آن شاخ گاو اگر دقت کنید شبیه کلمه ی گاو فارسی است همان شاخ گاو را اگر تنها بکشند ... یعنی خط در حقیقت استمرار همان خط هرقلید ... این تصور هست که خط استمرار همان خط

هرقلید به اصطلاح یا خطی که تصویری است ، استمرار همان خط تصویری است در این هم راجع به لفظ دارند، حالا این بحث چون گذشت من دیگر نمی خواهم وارد آن بشوم.

این مقدمه ای را که مرحوم استاد فرمودند بحث در این است که این دلالت وضعی ، آن وقت مرحوم آقای خوئی همین طور که متعارف است نوشتند که دلالت وضعی بر سه قسم است یکی دلالت تصویری است که انتقال از لفظ به معناست لفظ آب که می شنویم ... بله صحبت هایی دارند پنج شش ساعت آقایان مراجعه کنند.

قسم دوم دلالت تفهیمی که این هم به آن دلالت تصدیقی می گویند تفهیمی هم می گویند البته مشهورتر تصدیقی است لکن می گویند تصدیقی به معنای تفهیمی مثلاً می گوید زید انسان است ، یا آب بیاور ، این تفهیم کرده ، یا اکرم العلماء این هدفش این بوده که اثبات بکند وجوب اکرام علماء را این دلالت تفهیمی را هم یک نوع دلالت تصدیقی می گویند که ایشان باز معنا کردند که به اصطلاح اضافی علم به وضع ، حالا تعبیر به علم به وضع کردند خودش این وضع است دیگر علم به وضع معنا ندارد.

علی احراز آنّه فی مقام التفهیم ولم ینسب قرینه متصلة علی الخلاف ، یک اصطلاحی آقایان دارند که دلالت تصدیقی به دو جور است این دلالت تصدیقی یک قسمش دلالت تفهیمی است یک قسمش دلالت جدی است، یعنی ما دو مقام داریم وقتی می گوید اکرم العلماء یعنی اکرام علماء واجب است، این را دلالت تصدیقی تفهیمی گذاشتند، و اما اینکه همه ی علما را اکرام بکن یا بعضی از آنها را این دیگر درش نیست، اگر بعد گفت لا تکرّم فساق العلماء معلوم می شود که مراد جدی اش از اکرم العلماء غیر از فساق بوده، این را به دلالت جدی تفسیر کردند به مراد جدی تفسیر کردند.

یک مراد استعمالی است تصویری است حالا ایشان دلالت گرفتند من مراد عرض می کنم، یک مراد استعمالی تصویری داریم یک مراد استعمالی تفهیمی داریم، یک مراد استعمالی جدی داریم، مراد استعمالی جدی با مجموعه ی امور فهمیده می شود، اگر گفت اکرم العلماء نمی توانیم بگوییم مراد جدی او عبارت از همه ی علماست مگر اینکه برگردیم و فرض کنیم قرینه ای بر خلاف پیدا نشود، ولذا این

تفکیک این دو تا مراد تصدیقی نکته‌اش روشن شد چرا؟ چون اینها معتقدند قرینه‌ی متصل در اراده‌ی تفهیمی اثر می‌کند اما در اراده‌ی جدی قرینه‌ی منفصل عمل می‌کند.

نکته‌ای این تقسیم بند که مراد تصدیقی یا مراد تفهیمی است یا مراد جدی است فرقی این است در مراد تصدیقی تفهیمی قرینه‌ی متصل کار را خراب می‌کند یعنی مراد استعمالی روشن می‌کند اما رأیت اسداً یرمی مثلاً من باب مثال این یرمی که قرینه‌ی متصل بود این روشن می‌کند که مراد از اسد حیوان معروف نیست انسان است.

اما در باب مراد جدی قرینه‌ی منفصل تاثیر می‌گذارد، پس در انعقاد ظهور یا مراد استعمالی قرینه‌ی متصل تاثیر می‌گذارد در مراد جدی قرینه‌ی منفصل، لذا آقای خوئی هم می‌فرماید ولذا تتوقف زائداً علی ما مر علی إحراز عدم وجود قرینه منفصله، قرینه‌ی منفصل برای بیان مراد جدی است، قرینه‌ی متصل برای بیان مراد استعمالی یا مراد تفهیمی است، این دو تا را با همدیگر فرق گذاشتند از این جهت است.

این مطلبی است که ایشان در اینجا مطرح می‌کنند، آن وقت این یکی مراد جدی بحثی که الان ایشان می‌خواهد مطرح بکند این بحث این است که آن که وضع به آن تعلق گرفته کدام یکی از این سه قسم دلالت است، تصویری، تصدیقی تفهیمی یا تصدیقی جدی، خوب در کفایه چون این بحث را در کفایه هم دارد اصرار دارد که مراد هم دلالت تصویری است، بعد از ایشان و قبل از ایشان، چون این بحث از قدیم مطرح شده است، مثل شیخ الرئیس هم دارد، این بحث از قدیم مطرح شده و یک نکات دیگر هم دارد که حالا نمی‌خواهیم وارد این بحث بشویم.

این بحث را مطرح کردند ایشان قبول می‌کنند که آن دلالت تصدیقی تفهیمی این دلالت موضوع است، این وضع را ببینید در حقیقت این بحث نکته‌ی فنی‌اش این است، و انصافاً هم در اصول خیلی تاثیر گذار است نه به این عنوان من حیث المجموع و هم در فقه به لحاظ استظهار این بحث تاثیر گذار است چرا چون ... این نکته‌ی فنی را دقت کنید اول قبل از اینکه وارد بحث بشویم، ببینید ما در یک صحبت

در یک کلامی که می شود انواع مدلول ها داریم یکی دو تا نیست انواع مدلول هست، حتی در یک روایتی دارد که ان الکلمة یا ان الایه

دو جور داریم لتصرف الی سبعین وجهاً، یک نکته ی فنی که در کلمات اینها آمده این است که ما مناشئ این معانی را پیدا کنیم.

من یک مثال می زنم که مطلب روشن بشود، قبل از اینکه وارد کلمات ایشان بشویم، فرض کنید مثلاً مرحوم نجاشی در شرح حال و در

ترجمه ی سماعه بن مهران دارد که و قال بعضهم توفی سماعه در زمان امام صادق بعد ایشان می گوید که من روایت دیدم که سماعه

عن ابی الحسن یعنی موسی بن جعفر روایت کرده، پس این مطلب قبولش مشکل است که در زمان ...

ببینید در سماعه بن مهران یک بحثی است البته این بحث بعدها شده چون قبلاً مسلم بود که ایشان واقفی است، و اینکه نجاشی مطلع

نباشد که ایشان واقفی است خیلی بعید است، چون من عرض کردم کرارا گاهی اوقات وقف را فقط شیخ طوسی نسبت داده که آنها

مشکل دارد و توضیحاتش را عرض کردیم، نسبت به سماعه صدوق هم نسبت داده یعنی صدوق هم ایشان را واقفی گرفته، ببینید خوب

این کلام یک مدلول لفظی دارد سماعه در زمان امام صادق فوت کرده نه روایت از امام کاظم دارد، خوب این مدلولش این است که

ایشان او را واقفی نمی داند این یک معنای دیگری است، چون اگر واقفی بود نمی خواهد این مطلب را بیاورد که روی عن ابی الحسن

خوب اصلاً واقفی ها بعد از شهادت امام کاظم هستند، اصلاً حرکت وقف در زمان حضرت رضا شروع شد اصلاً واقفیه در زمان حضرت

رضا شروع شد.

چرا ایشان می گوید که قیل توفی در حیات امام صادق یک وقت می گوید که من روایت دیدم که روی عن ابی الحسن خوب نمی خواهد

بگویی روی عن ابی الحسن، احتیاج نداشت بگوید روی عن ابی الحسن عرض کردم هم شیخ و عرض کردم کرارا که مرحوم نجاشی

به کلمات شیخ طوسی نظر دارد ترجمه ی شیخ طوسی را هم دارد، شیخ طوسی ترجمه ی نجاشی را ندارد در فهرست خودش، لکن

نجاشی در فهرستش ترجمه ی شیخ طوسی را دارد و نقل شد از آقای بروجردی چون من این نقل را چند دفعه عرض کردم از شاگردان

ایشان با طول تفصیل نشنیدم نقل کردند که عبارات نجاشی ناظر به کلمات شیخ است، من نمی دانم که مراد جدی مرحوم آقای بروجردی

چه بوده، شواهدی را بر این مطلب عرض کردیم حالا مراد ایشان همین ها بوده یا چیز دیگری بوده بحثش اینجا نیست.

.....

علی ای حال این بحث این است که این کلام خوب معنایش واضح است سماعه توفی فی حیاة الامام الصادق سماعه روی عن ابی الحسن، این که واضح است، شما از این کلام چیز دیگری در می آورید که این قائل که مثل نجاشی است که فهرست نگار بزرگی است و رجالی بزرگی است، ایشان فهرست نگاریشان خیلی غلبه دارد، مردی است کاملاً دقیق، خوب ایشان با این مطلبی که هم شیخ صدوق دارد و هم شیخ طوسی دارد که ایشان واقفی بوده خوب ایشان به جای این استدلال می گفت آقا ایشان واقفی است، واقفی حتماً حضرت رضا را درک کرده نمی شود فی حیات الصادق فوت شده باشد، معقول نیست که در حیات صادق ... احتیاج به آن مقدمه نداشت، این مدلول از کجا آمد؟

یعنی از عبارت نجاشی معلوم می شود که سماعه را واقفی نمی داند این آیا از لفظ آمد ببینید این تحلیل یک تحلیل علمی است یعنی یک مطلب درستی است، یک مدلول از کلام خود نجاشی در می آید یک مدلول از غیرش در می آید این مدلول در واقع از واقع نشأت گرفته نه از دلالت وضعی.

یکی از حضار: از امام رضا نقل کرده؟

آیت الله مددی: نه ابی الحسن کاظم.

یکی از حضار: خوب این چه ربطی به واقفی نبودن دارد؟

آیت الله مددی: چون می گوید نمی شود در حیات الصادق فوت کرده باشد،

یکی از حضار: نه ربطی به واقفی بودن ...

آیت الله مددی: نمی خواهد بگوید روی عن ابی الحسن، بگوید ایشان واقفی است،

یکی از حضار: واقفیه بعد از ... تازه تولید شد.

یکی از حضار: واقفیه مگر بعد از امام کاظم نبوده؟

آیت الله مددی: دیگر نمی خواست بگوید روی عن ابی الحسن می گفت ایشان واقفی، یعنی زمان حضرت رضا را هم درک کرده است.

آخر ایشان می گوید که قیل توفی فی حیاة الصادق بعد می گوید لکن من روایت از او دیدم که روی عن ابی الحسن ، دیگر نمی خواست این مطلب را بگوید، یعنی می خواست بگوید ایشان در حیات امام صادق فوت نکرده است چون از امام کاظم نقل می کند، خوب نمی خواست بگوید، ایشان واقفی است.

یکی از حضار: شاید در زمان امام کاظم فوت کرده آن وقت دیگر واقفی معنا ندارد.

آیت الله مددی: اصلا روی عن الکاظم معنا ندارد اصلا

یکی از حضار: توفی فی زمان الکاظم

آیت الله مددی: این راه هم ندارد،

یکی از حضار: پس ساکت است نسبت به این ...

آیت الله مددی: ما نگفتیم توفی فی حیات الکاظم دقت کردید

اگر شما می خواهید بگویید که معلوم بشود که ایشان قبول داشته که در حیات امام کاظم فوت کرده این بله اثبات نمی شود کرد.

این مطلب که ما از کلام مدالیل متعدد در می آوریم یک امر واقعی است و این تحلیل هم یک امر واقعی است یک تحلیل صحیحی است ولذا این بحث یک بحث لطیفی است حالا نه به این شکلی که آقای خوئی مطرح کردند یا عده ای به اشکال مختلف حالا اشاره به آن می کنند.

ببینید از این عبارت نجاشی الان مثلا ما بعضی از افراد داریم که شیخ طوسی درباره اش گفته واقفی ، نجاشی گفته ثقة ، عده ای از علما فهمیدند ثقة یعنی ایشان واقفی نیست، حالا آن یک بحث دیگر است که وثاقت با واقفی بودن... ، می گویند وثاقت با واقفی بودن ... می گویند ثقة در عبارت نجاشی یعنی امامی ، حالا آن بحث دیگر است .

ببینید آن را نتوانستیم البته به نظر ما هم حرف درستی است ، وقتی نجاشی می گوید ثقة نظرش به این است که ایشان واقفی نیست، چون شیخ گفته واقفی اصولا اثبات کردیم شیخ از این طور موارد اشتباه دارد، و منشاء اشتباهش را عرض کردیم که از کجا گرفته است.

به هر حال این مباحثی بوده که گذشت اما این عبارت را دقت کنید این مطلب ببینید منشاء این فهم که از این عبارت درمی آید که ایشان واقفی نیست این از کلمات نجاشی نیست از وضع نیست، این از واقع خارجی است، خوب دقت کردید؟ این از یک واقعیت خارجی است والا نجاشی چه گفت ، گفت ایشان در حیات امام صادق وفات نکرده چون در روایات دارد عن ابی الحسن پس ایشان امام کاظم را درک کرده این مقدار اما وفاتش هم در حیات امام کاظم نگفته ، البته ممکن است ما بفهمیم که بیشتر از امام کاظم نه چون کسی که امام صادق دیگر قدر متیقن می شود امام کاظم این یک فهم دیگری است .

اما این مطلب که ایشان واقفی نیست آخر خیلی هم عجیب است که دو تا از بزرگان مثل صدوق و مثل ... البته عرض کردیم منشاء اشتباه صدوق و مرحوم شیخ طوسی این بوده که ایشان روایاتش در میراث واقفیه است، واقفیه زیاد از میراث او نقل کردند، ایشان واقفی نیست، حالا به هر حال وارد آن بحث نمی خواهم بشوم.

این بحثی که الان اینجا هست می آیند کلام را تحلیل می کنند مگر چه بگویم مگر بگویم که نجاشی ملتفت این مباحث اصلاً نبوده است، نه کلام صدوق را دیده نه کلام شیخ طوسی را دیده نه آن که متعارف بوده را دیده که خیلی بعید است این انصافش خیلی بعید است، یا حواسش پرت بوده که اینطور نوشته که آن هم خیلی ابعد است .

منشاء این دلالت آیا از وضع است ، وضع یعنی گفت که توفی فی حیات الصادق وروی عن الکاظم وضع این است، اما لیس بواقفی این ازش در نمی آید ، این با تاریخ و واقع خارجی در می آید که اگر نجاشی مرادش این بود که وفات امام صادقش را انکار بکند باید بگوید آقا این واقفی است چون روی عن ابی الحسن ممکن است که سندش ضعیف باشد، روی عن ابی الحسن در یک روایتی آمده عن ابی الحسن لم یثبت یا لم یصل یک اصطلاحی دارند روی عن فلان ولم یصل روی عن فلان ولم یثبت این اصطلاح در کتب رجال شیعه و اهل سنت در سنی ها خیلی بیشتر هم رجالشان و هم فقهایشان زیاد این عبارت را دارند، خوب ممکن است آقا روی عن ابی الحسن ولم یصل . دلالت بهتر این بود که می گفت واقفی است ، اگر واقفی است پس توفی فی حیات الصادق دیگر معنا ندارد، نمی خواهد بگوید که روی عن ابی الحسن علیه السلام .

این یک مثالی که برای شما عرض کردم فرض کنید شما مثال دیگری شما در یک سفری در مشهد در حرم حضرت رضا بودید فرض کنید رفیقان از شما قرض خواست و به او دادید ، من باب مثال ، شما اصلا این مطلب را فراموش کردید که فلانی مقروض است ، حالا یک روز نشستید با یکی صحبت می کنید و می گوئید من فلان روز حرم بودم تا یاد حرم می افتید یاد قرض هم می افتید که اصطلاحا تداعی معانی می گویند، اصطلاحا هم خوانی معانی یعنی آنچه که در ذهن انسان نقش می بندد یک رابطه ی به اصطلاح امروزی ها سریالی است، یک رابطه ی زنجیره وار پیدا می کند.

خوب می گوید شما در آن روز در حرم بودید خوب مدلول این کلام واضح است، کاملا واضح است، خوب در حرم بود، اما ایشان یادش می آید می فهمد که ای بابا فلانی به من مقروض بوده قرضش هم نداده است، آیا این مطلب از آن کلام درآمد شما در حرم بودید؟ این مطلب از یک نوع است آنجا گفتند رابطه ی واقعی اینجا مثال زدم برای رابطه ی ذهنی، فرق این رابطه با ... آنجا یک رابطه ی تاریخی بود که اگر شخص واقفی باشد باید در حیات امام صادق وفات پیدا نکرده باشد، اینجا یک رابطه ی ذهنی است این از سماع لفظ شما این معنا به ذهنتان آمد این مستند به وضع است ؟ قطعاً این معنا مستند به وضع نیست، پس این بحثی را که آقایان در اینجا مطرح می کنند در حقیقت تحلیل این نکات است که ما مطالبی را از کلام می فهمیم چه مقدارش اساسا ... البته عرض کردم این غیر از تدریس مرحوم آقای خوئی نوشتند من می خواهم زمینه سازی ...

ما در یک کلام ممکن است معانی متعددی را به دست بیاوریم نکته ی فنی تحلیل این مدالیل است مثلاً آن کلام نجاشی تحلیلش این بود که یک رابطه ی تاریخی واقعی وجود دارد این یکی رابطه ی ذهنی وجود دارد، آن گفت مثلاً شما در فلان تاریخ حرم مشهد دیدم شما را اصلاً این ربطی ندارد که فلانی مقروض است ببینید ، ذهن بر اساس ... و این نکته ی فنی اش شبیه واقع خارجی است، ذهن انسانی یک نوع به اصطلاح رابطه ای را در یادگیری دارد، این رابطه ی یادگیری در یادآوری هم ارتباطش محفوظ است این تداعی معانی همان رابطه ای است که در یادگیری بوده وقتی دو تا مطلب را با هم یاد گرفت در یادآوری هم که اصطلاحاً یادآوری را حافظه یا ذاکره می گوئیم ، در یادآوری هم این دو مطلب با هم ارتباط دارند، چون یادآوری تابع یادگیری است.

در یادگیری این دو مطلب با هم بودند و هر کدام دیگری را ... لذا فعل مضارع باب تفاعل را به کار بردند یعنی اگر گفت فلانی مقروض

است یاد حرم می افتد ، گفتند حرم یاد مقروض می افتد یعنی معانی همدیگر را ...

تداعی نه اینکه یک معنای دیگری را می خواند نه هر کدام دیگری را ... چرا چون به نحو زنجیره وار در یادگیری موثر بودند به نحو

زنجیره وار هم در یاد آوری موثرند این نه به خاطر مدلول لفظی است این به خاطر یک نکته ای است که ترابطی موجود بوده مثل آن

قصه ای که عرض کردم دیگر امروز این مقدمه را عرض کردم دیگر فردا مطلب آقای خوئی و توضیحاتی که این مطلب دارد.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.